

هارولد پینتر فاسق

ترجمہ ی
حسین پرورش



هارولد پینتر فلسفہ

ترجمہ
حسین پرورش

این یک متر، خواندنی است از " فاسق " اثر " هارولد پینتر " که از متن اصلی
- انگلیسی - برگردانده شده .

این جزوه یک ماده‌ی درسی است و خاص دانشجویان نمایش‌شناسی در تعدادی محدود
(به قیمت دانشجویی) و در توزیع داخلی انتشار می‌یابد .

گروه آموزش هنرهای نمایشی دانشکده‌ی هنرهای زیبا (دانشگاه تهران)
زمستان ۲۵۳۶

فاسق



اشخاص بازی ۵ ریچارد

سارا

تابستان . یک خانه‌ی دور افتاده نزدیک ویندزور .

صحنه از دو قسمت تشکیل یافته است . درست راست صحنه ،
 اطاق نشیمن است که دارای راهروی کوچکی است و درخروجی ،
 بالا وسط صحنه قرار دارد . درست چپ ، اطاق خواب و
 بالکن ، که در یک سطح می باشند ، قرار دارند . جلوی در
 اطاق خواب ، چند پله وجود دارد . خارج از صحنه ، درست
 راست آشپزخانه است . کنار دیوار سمت چپ اطاق نشیمن ،
 که وسط صحنه است ، میزی قرار دارد که رومیزی مخمل بلندی
 آن را پوشانیده است . در راهروی کوچک یک قفسه قرار دارد .
 امبلان خاند راحت و از روی سلیقه انتخاب شده است .

سارا ، در اطاق نشیمن مشغول خالی و تمیزکردن زیرسیگاری ها
 است . صبح است . او لباس مرتب و موقری به تن دارد . ریچارد ،
 از حمام ، که در خارج از صحنه سمت چپ قرار دارد ، وارد اطاق
 خواب می شود ، کیف دستی خود را از قفسه ی راهرو برمی دارد
 و به طرف سارا می رود و گونه ی او را می بوسد . برای لحظه ای
 لبخند به لب ، او را می نگرد ، سارا لبخند می زند .

ریچارد (با خوشروئی) امروز فاسقت می آید ؟

سارا اوهوم .

ریچارد چه ساعتی ؟

سارا سه .

ریچارد می روید بیرون . . . یا خانه می مانید ؟

سارا آ . . . فکر کنم خانه بمانیم .

ریچارد خیاله کردم می خواستی سری به آن نمایشگاه بزنی .

سارا درست است . . . ولی گمان کنم امروز را ترجیح می دهم با او خانه بمانم .

ریچارد او - هوم . خیلی خوب ، من دیگر باید بروم .

او به راهرو می رود و شاپری خود را به سر می گذارد .

ریچارد فکر می کنی زیاد بماند ؟

سارا	او هوم .
ریچارد	پس حدود . . . ساعت شش می بینمت .
سارا	باشد .
ریچارد	بعد از ظهر خوشی داشته باشی .
سارا	او هوم .
ریچارد	بای . . بای .
سارا	بای .

ریچارد در خروجی را باز می کند و خارج می شود . سارا به گردگیری ادامه می دهد . نور به آرامی خاموش می شود . وقتی دوباره صحنه روشن می شود ، اوایل غروب است . سارا ، از آ شیزخانه وارد اطاق می شود . او همان لباس قبلی را به تن دارد ، ولی اینک کفش بسیار پاشنه بلندی به پا کرده است . او برای خود مشروبی می ریزد و پس از برداشتن مجله ای به روی نیمکتی ، که فقط یک طرف آن پشته دارد ، می نشیند . شش ضربه ی ساعت به گوش می رسد . ریچارد وارد خانه می شود . او همان کت و شلوار متین و موقر صبح را به تن دارد . او کیف دستی خود را در راهرو می گذارد و وارد اطاق می شود . سارا به او لبخند می زند و برای او ویسکی می ریزد .

سارا	سلام
ریچارد	سلام .

ریچارد گونه ی او را می بوسد . مشروب خود را می گیرد و روزنامه را به سارا می دهد و جلوی صحنه ، سمت چپ می نشیند . سارا روزنامه به دست روی همان نیمکت قبلی می نشیند .

ریچارد	متشکرم .
--------	----------

ریچارد جرعه ای می نوشد ، سپس به عقب تکیه می دهد و با

رضایت کامل نفسی عمیق می کشد .

آه .

سارا خسته ای ؟

ریچارد یک کمی .

سارا ترافیک خیلی بد بود ؟

ریچارد نه ، اتفاقاً " خیلی هم خوب بود .

سارا چه خوب .

ریچارد خیلی راحت .

مکث

سارا به نظرم یک کمی دیر آمدی .

ریچارد راستی ؟

سارا فقط یک کمی .

ریچارد روی پل یک کمی شلوغ بود .

سارا بلند می شود ، مشروب خود را از روی میز مشروب برمی دارد

و مجدداً " سر جای خود می نشیند .

ریچارد امروز خوش گذشت ؟

سارا اوهوم . صبح رفتم دهکده .

ریچارد ا ؟ کسی را هم دیدی ؟

سارا نه ، کس خاصی را ندیدم . بعدش هم ناهار خوردم .

ریچارد تو دهکده ؟

سارا آره .

ریچارد خوب بود ؟

سارا زیاد بد نبود . (می نشیند .)

ریچارد امروز بعد از ظهر چطور ؟ خوش گذشت ؟

سارا آره . خیلی عالی بود .

ریچارد فاسقت که آمد ؟

- سارا او هوم . آره آمد .
ریچارد گلهای خطمی را نشان دادی ؟
 اندکی مکث .
- سارا گلهای خطمی را ؟
ریچارد آره .
سارا نه ، نشان ندادم .
ریچارد آ .
سارا باید نشان می دادم ؟
ریچارد نه ، نه . همین طوری یادم افتاد مثل این که یک دفعه گفته بودی از
 گلکاری خوشش می آید .
سارا او هوم ، آره ، همین طور است .
 مکث .
- ولی انقدرها هم خوشش نمی آید .
ریچارد ها .
 مکث .
- هیچ بیرون رفتید ، یا همه اش در خانه ماندید ؟
سارا خانه ماندیم .
ریچارد آ ها ، (به کرکره های پنجره نگاه می کند) مثل این که آن کرکره درست
 سرجایش نیست .
سارا آره ، مثل این که یک خورده کج است .
 مکث .
- ریچارد تر جاده خیلی آفتاب بود . گو این که وقتی وارد جاده شدم آفتاب دیگر
 داشت غروب می کرد . حتما " بعد از ظهر اینجا خیلی گرم بود . توشهر که
 خیلی گرم بود .

سارا جدی ؟
 ریچارد آدم خفه می شد . گمان کنم همه جا همین طور بود .
 سارا فکر کنم درجه حرارت خیلی بالا بود .
 ریچارد از رادیو شنیدی ؟
 سارا گمان کنم ، آره .
 کمی مکث .
 ریچارد یکی دیگر قبل از شام می خوری ؟
 سارا اوهوم .
 او مشروب می ریزد .
 ریچارد می بینم کرکره را بسته بودید .
 سارا آره ، آن را بستیم .
 ریچارد نور خیلی زیاد بود .
 سارا آره . خیلی .
 ریچارد عیب این اطاق این است که درست روبه نور است ، وقتی هوا آفتابی
 است . نرفتید یک اطاق دیگر ؟
 سارا نه ، همین جا ماندیم .
 ریچارد نور بایدکورتان کرده باشد .
 سارا آره . به خاطرهمین هم کرکره را پائین کشیدیم .
 مکث .
 ریچارد بدی اش این است که وقتی کرکره بسته است ، اینجا خیلی داغ می شود .
 سارا جدی این طور فکر می کنی ؟
 ریچارد شاید هم نه . شاید آدم فقط خیال می کند تر شده .
 سارا آره . شاید همین طور است .
 مکث
 تو امروز بعدازظهر چه کار کردی ؟

- ریچارد یک جلسه‌ی طولانی داشتیم . تقریبا " هم بدون نتیجه .
- سارا امشب شام سرد داریم . عیبی دارد؟
- ریچارد به هیچ وجه .
- سارا مثل این که امروز اصلا " وقت نشد چیزی بپزم .
- به طرف آشپزخانه حرکت می کند .
- ریچارد راستی . . . خیلی وقت است می خواستم یک چیزی بپرسم .
- سارا پی ؟
- ریچارد هیچ به فکر خطور کرده وقتی بعدازظهر مشغول خیانت به منی ، همان موقع من دارم پشت یک میز با تراز نامه و جدول نمودار سرو کله می زنم؟
- سارا چه سؤال مسخره ای .
- ریچارد نه ، واقعا " کنجکاوم .
- سارا هیچ وقت نشده بود از من این چنین سئوالی بکنی .
- ریچارد همیشه می خواستم بدانم .
- کمی مکث .
- سارا خوب ، مسلم است که به فکرم خطور می کند .
- ریچارد جدی ؟
- سارا اوهوم .
- کمی مکث .
- ریچارد خوب ، واکنش تو درمقابل آن چیست ؟
- سارا همه چیز را تندو تیزتر می کند .
- ریچارد راست می گوئی ؟
- سارا البته .
- ریچارد یعنی وقتی با او هستی . . . واقعا " مرا پشت میزم مجسم می کنی کسه
- مشغول سروکله زدن با تراز نامه ام ؟
- سارا فقط در . . . مواقع معینی .

- ریچارد البته .
- سارا نه همیشه .
- ریچارد خوب ، طبیعی است .
- سارا در لحظات خاصی .
- ریچارد او هوم . پس ، درواقع ، کاملاً " فراموش نمی شوم .
- سارا به هیچ وجه .
- ریچارد باید اذعان کنم آدم را تحت تاثیر قرار می دهد .
- مکث .
- سارا چطور می توانم فراموش کنم ؟
- ریچارد فکر کنم خیلی راحت .
- سارا ولی من در منزل تو هستم .
- ریچارد بایکی دیگر .
- سارا ولی این تو هستی که من دوست دارم .
- ریچارد معذرت می خواهم ، چی گفتی ؟
- سارا ولی این تو هستی که من دوست دارم .
- مکث . به سارا نگاه می کند ، با اشاره به لیوان خود پیشنهاد می کند .
- ریچارد چطور است یک مشروب دیگر بخوریم .
- سارا به طرف او حرکت می کند . ریچارد لیوان خود را پس می کشد و به کفش های سارا نگاه می کند .
- این کدام کفش هاست ؟
- سارا هوم ؟
- ریچارد این کفش ها ، خیلی نا آشنا هستند . پاشنه های آنها خیلی بلند است ، نیست ؟
- سارا (زیر لب) اشتباه شده . معذرت می خواهم .

- ریچارد (نشنیده) معذرت می خواهی ؟ ببخشید متوجه نشدم .
 سارا الان ... آنها را عوض می کنم .
 ریچارد لافل به نظر نمی آید برای منزل کفش های راحتی باشند .
- سارا به راهرو می رود ، قفسه را باز می کند ، کفش هارا در آن می گذارد و
 کفش های پاشنه کوتاهی به پا می کند . ریچارد به طرف میز مشروب
 می رود و برای خود مشروب می ریزد . سارا به طرف میز وسط می رود و
 سیگاری روشن می کند .
- ریچارد که امروز بعد از ظهر مرا پشت میزم مجسم کرده بودی ، ها ؟
 سارا آره . ولی نمی دانم چرا خیلی قانع کننده نبود .
 ریچارد ا ، چرا ؟
 سارا برای این که می دانستم آن جا نیستی . میدانستم با معشوقه ات هستی .
 مکث .
- ریچارد من ؟
 مکث کوتاه .
- سارا گرسنه ات نیست ؟
 ریچارد ناهار مفصلی خوردم .
 سارا چقدر مفصل ؟
- ریچارد کنار پنجره می ایستد .
- ریچارد چه غروب قشنگی .
 سارا با او نبودی ؟
- ریچارد برمی گردد و می خندد .
- ریچارد چه معشوقه ای ؟
 سارا بس کن ، ریچارد ...

ریچارد نه ، نه ، منظورم این لغت معشوقه است که به نظر عجیب می آید .
سارا جدی ؟ چرا ؟

اندکی مکث .

من با تو صادق هستم ، غیر از این است ؟ چرا تو نمی توانی بامن صادق باشی ؟

ریچارد ولی من معشوقه ای ندارم . من فقط از آشنائی نزدیک با فاحشه ای
سارا بهره مندم ، ولی معشوقه ای ندارم . بین این دوتا یک دنیا فرق است .
فاحشه ؟

ریچارد (زیتونی برمی دارد) آره ، یکی از همین هرزه های پیش پا افتاده .
ارزش بحث ندارد . تنها حسن اش این است که تو ایستگاه ، تا قطار
بعدی برسد دم دست است ، همین .

سارا تو هیچ وقت سوار قطار نمی شوی . تو سوار ماشین می شوی .
ریچارد درست است . تا آب و روغن ماشین را نگاه کنند ، می شود باهاش سریع
یک فنجان کاکائو خورد .

مکث .

سارا به نظر که بی نهایت بی روح می آید .
ریچارد به هیچ وجه .

مکث .

سارا راستش اصلاً "توقع نداشتم به این راحتی اعتراف کنی .
ریچارد خوب ، برای چی ؟ تو هم هیچ وقت انقدر بی مقدمه آن را مطرح نکرده
بودی . صداقت به هر قیمت . اساسی ترین رکن یک ازدواج سالم است .
قبول نداری ؟

سارا مسلم است .

ریچارد پس موافقی .

سارا کاملاً .

- ریچارد منظورم این است که تو کاملاً " با من صادقی ، مگر نه ؟
سارا کاملاً " .
- ریچارد راجع به فاسقت . من باید از تو سرمشق بگیرم .
سارا متشکرم .
- مکث .
- آره ، مدت‌ها است که شک برده ام .
- ریچارد جدا " ؟
سارا اوهوم .
- ریچارد بینش تیز می خواهد .
سارا راستش من که نمی توانم باور کنم اون فقط یک . . . چیزی است که تو می گوئی .
- ریچارد چرا ؟
سارا برای این که 'مکان ندارد' تو خیلی با سلیقه تری . تو به وقار و ظرافت طبع زن خیلی اهمیت می دهی .
- ریچارد و ذکاوت .
سارا بله ، و ذکاوت .
- ریچارد بله، ذکاوت . بی نهایت مهم است . ذکاوت ، از نظر یک مرد .
سارا حالا او ذکاوت دارد ؟
- ریچارد (می خندد) . این اصطلاحات مطلقاً " مورد پیدا نمی کنند . آدم که نمی تواند منطقاً " ببیند فاحشه ای ذکاوت دارد یا نه . تازه داشتن یا نداشتن اش اصلاً " مهم نیست . او فقط یک فاحشه است ، یک کارگذار است که یا آدم را راضی می کند یا راضی نمی کند .
- سارا حالا ، او تو را راضی می کند ؟
- ریچارد امروز راضی می کند . فردا . . . ؟ هیچ کس نمی تواند بگوید .
- ریچارد درحالی که کت خود را درمی آورد به طرف اطاق خواب می رود .

سارا باید اذعان کنم طرز تفکرتو نسبت به زنها کمی نگران کننده است .
 ریچارد چرا ؟ من که دنبال جفت تو نمی گشتم ، می گشتم ؟ من که دنبال زن قابل احترامی مثل تو نمی گشتم ، زنی که بتوانم مثل تو تحسین اش کنم و دوستش داشته باشم . غیر از این است ؟ تنها چیزی که می خواستم ...
 چه طوری بگویم ... یک کسی بود که بتواند شهوت را با تمام ریـــــــزه کاریهای آن القاء کند و به آن حیات ببخشد . نه چیز دیگر.

وارد اتاق خواب می شود و کت خود را در گنجه می آویـــــــزد و کفش های راحت به پا می کند .
 در اتاق نشیمن ، سارا مشروب خود را به زمین می گذارد و پس از اندکی تردید به اتاق خواب می رود .

سارا متأسفم از این که رابطه ی تو تا این حد فاقد منزلت است .
 ریچارد منزلت در ازدواج من است .
 سارا و معنا .
 ریچارد معنا هم همین طور . من دنبال این جور خصوصیات نمی گشتم . چون همه را در تو پیدا می کنم .
 سارا پس چرا اصلاً " دنبالش گشتی ؟
 کمی مکث .

ریچارد چی گفتی ؟
 سارا چرا اصلاً " ... جای دیگر ... دنبالش گشتی ؟
 ریچارد ولی عزیزم ، تو هم این کار را کردی . چرا نباید من بکنم ؟
 مکث .

سارا کی اول شروع کرد ؟
 ریچارد تو .
 سارا فکر نمی کنم این حقیقت داشته باشد .
 ریچارد پس کی ؟

سارا درحالی که مختصر لبخندی به لب دارد به او می نگرد .
 صحنه به تدریج تاریک می شود . مجدداً " که نور بالا می آید ،
 شب است . مهتاب در بالکن می تابد . ریچارد لباس خانه به تن
 وارد اطاق خواب می شود . کتابی برمی دارد و به آن نگاه می کند .
 سارا نیز درحالی که لباس خواب به تن دارد ، از حمام وارد
 می شود . یک تخت دو نفره در اطاق است . سارا پشت میز آرایش
 می نشیند و موی خود را شانه می زند .

سارا	ریچارد ؟
ریچارد	هوم ؟
سارا	تو هیچ وقت به فکر من می افتی . . . وقتی با او هستی ؟
ریچارد	آ ، یک کمی . نه زیاد .
	مکث .

	ما راجع به تو حرف می زنیم .
سارا	با او راجع به من حرف می زنی ؟
ریچارد	گاهی . از این کار خوشش می آید .
سارا	خوشش می آید ؟
ریچارد	(کتابی انتخاب می کند) اوهوم .
سارا	چطوری . . . راجع به من حرف می زنید ؟
ریچارد	با ظرفت هرچه تمامتر . مثل این که داریم بایک جعبه موسیقی عتیقه ور می رویم . محض خوش خوشانمان ور می رویم . هر وقت دلمان بخواهد .
	مکث .

سارا	هیچ نمی توانم تظاهر کنم که این صحنه باعث مسرت من می شود .
ریچارد	قصد هم این نیست . باعث مسرت من می شود .
سارا	البته ، بلی ، کاملاً " متوجه هستم .
ریچارد	(روی تخت می نشیند) . مسلماً " مسرت بعد از ظهرهای خودت کافی

هستند ، کافی نیستند ؟ واقعا " توقع نداری که در ساعات تفریح من هم برای تو مسرت اضافی منظور شود ، داری ؟

سارا ، به هیچ وجه .

ریچارد پس دیگر چرا این همه سؤال ؟

سارا خوب ، اول خودت شروع کردی . آن همه سؤال راجع به ... رابطه‌ی

من . معمولا " این کار را نمی‌کنی .

ریچارد کنجکاوی محض ، همین .

به شانه سارا دست می‌کشد .

مسلمتا " منظورت این نیست که حسودی می‌کنم ؟

سارا لبخند زنان دست او را نوازش می‌کند .

سارا عزیزم ، میدانم تو هیچ وقت خودت را تا این حد کوچک نمی‌کنی .

ریچارد خدا نکند .

شانه‌های سارا را می‌فشارد .

تو چطور ؟ تو که حسود نیستی . هستی ؟

سارا نه ، با حرف‌هایی که راجع به این خانم می‌زنی ، به نظر رابطه‌ی من

خیلی غنی تر می‌آید .

ریچارد بعید نیست .

ریچارد پنجره را کاملا " باز می‌کند و به خارج نگاه می‌کند .

چه آرامشی . بیا نگاه کن .

سارا به کنار او می‌رود .

هر دو ساکت می‌ایستند .

فکری ام اگر یک روز زود می‌آمدم به خانه چه می‌شد ؟

مکث .

سارا فکری ام اگر یک روز تو را تعقیب می کردم چه می شد ؟

مکث .

ریچارد شاید بدن بود اگر همه برای صرف چای توی دهکده ملاقات می کردیم .

سارا چرا توی دهکده ؟ چرا همین جا نه ؟

ریچارد اینجا ؟ چه پیشنهاد عجیبی .

مکث .

بیچاره فاسقت هیچ وقت شب را از این پنجره ندیده ، دیده ؟

سارا نه ، متأسفانه موظف است قبل از غروب از اینجا برود .

ریچارد واقعا " از این بعد از ظهرهای لعنتی حوصله اش سر نمی رود ؟ از این چای

خوردن های ابدی ؟ من که حوصله ام سر می رفت . مجسم کن تصویری

همیشگی آدم از شهوت ، یک شیردان و یک قوری باشد . باید خیلی کسل

کننده باشد .

سارا او با همه چیز می سازد . ضمنا " کرکره ها را که آدم پائین می کشد ، اطاق

تاحدی فضای عصر را به خودش می گیرد .

ریچارد آره ، بعید نیست .

مکث .

راجع به شوهرت چه نظری دارد ؟

کمی مکث .

سارا برای تو احترام قائل است .

مکث .

ریچارد راستش این حرف روی من خیلی اثر گذاشت ، به نحو خاصی . حالا می فهمم

چرا انقدر از او خوست می آید .

- سارا بی نهایت مهربان است .
 ریچارد او-هوم .
 سارا البته ، کج خلقی هم دارد .
 ریچارد کی ندارد ؟
 سارا ولی باید اذعان کنم خیلی دوست داشتنی است . از تمام بدنش
 عشق بیرون می زند .
 ریچارد چه موع .
 سارا اصلا " .
 ریچارد امیدوارم اقلا "مردانه باشد .
 سارا کاملا " .
 ریچارد به نظر که خیلی کسل کننده می آید .
 سارا به هیچ وجه .
 مکث .
- خیلی آدم شوخ طبعی است .
 ریچارد اوه ، چه خوب . تو را می خنداند ، نه ؟ راستی ، مواظب باش همسایه ها
 صدایتان را نشنوند . تنها چیزی که نمی خواهیم شایعه است .
 مکث .
- سارا خیلی عالی است که خارج از شهر زندگی می کنیم ، انقدر دور از جاده ی
 اصلی ، انقدر درانزوا .
 ریچارد آره ، کاملا " موافقم .
- هر دو به اطاق برمی گردند و به رختخواب می روند . ریچارد کتاب
 خود را برمی دارد و به آن نگاه می کند . سپس آنرا می بندد و
 کنار می گذارد .
 زیاد جالب نیست .
 هر دو چراغ نزدیک به خود را خاموش می کنند . نور ماه اطاق را

روشن می کند .

ازدواج کرده ، نه ؟

سارا . او هوم .

ریچارد خوشبخت هستند ؟

سارا . او هوم .

مکت .

توهم خوشبختی ، نه ؟ حسودی ات که نمی شود ؟

ریچارد . نه .

سارا خوب است . برای این که فکر می کنم بین همه چیز به قشنگ ترین شکل ،
تعادل برقرار است .

صحنه خاموش می شود .

صحنه روشن می شود . صبح است . سارا با لباس خواب مشغول

درست کردن رختخواب است .

سارا عزیزم .

مکت .

قیچی امروز حاضر می شود ؟

ریچارد (در حمام ، خارج از صحنه .) چی چی ؟

سارا قیچی .

ریچارد امروز نه .

کت و شوار به تن وارد می شود و گونه ی سارا را می بوسد .

تا جمعه حاضر نمی شود . بای بای .

اطاق خواب را ترک می کند و از راهرو کلاه و کیف دستی خود را

برمی دارد .

سارا ریچارد .
 او به طرف سارا می چرخد .
 تو امروز که زود نمی آئی ، می آئی ؟
 ریچارد می خواهی بگوئی امروز هم می آید ؟ پناه بر خدا . دیروز اینجا بود .
 امروز هم می آید ؟
 سارا آره .
 ریچارد آ . نه ، پس زود نمی آیم . می روم موزه .
 سارا خوب است .
 ریچارد بای - بای .
 سارا بای .

صحنه تاریک می شود . صحنه روشن می شود .
 بعد از ظهر است . سارا از پنه ها پائین می آید و وارد اطاق نشیمن می شود . او لباس سیاه بسیار تنگ و سینه نمائی را به تن کرده است . با عجله خود را در آئینه می نگرد . ناگهان متوجه می شود کفش های پاشنه کوتاه به پا دارد . به سرعت کفش های پاشنه بلند خود را از قفسه بیرون می آورد و می پوشد .
 مجدداً " در آئینه نگاه می کند و چین لباس را در اطراف کمر صاف می کند . به طرف پنجره می رود ، کرکره را پائین می کشد ، آن را می بندد و مجدداً " کمی باز می کند تا نور ملایمی به داخل اطاق بتابد . ساعت سه ضربه می نوازد . سارا به ساعت مچی خود نگاه می کند و به طرف گلهای روی میز می رود . صدای زنگ در شنیده می شود . او به طرف در می رود . جان ، شیر فروش آمده است .

جان خامه ؟
 سارا خیلی دیر آمدی .

جان خامه ؟
 سارا نه ، متشکرم .
 جان چرا ؟
 سارا هنوز یک کمی داریم . چیزی بدهکار هستم ؟
 جان خانم " اوئن " الان سه تا ظرف خرید . از آن سفت ها .
 سارا چه قدر بدهکار هستم ؟
 جان هنوز که شنبه نشده .
 سارا (شیر را می گیرد .) متشکرم .
 جان از خامه خوششان نمی آید ؟ خانم " اوئن " سه تا ظرف خرید .
 سارا متشکرم .

سارا در را می بندد . با شیر به آشپزخانه می رود . با سینی چای ، که حاوی قوری و فنجان ها است مراجعت می کند و آن را به روی میز کوچکی در کنار نیمکت می گذارد ، گلهای را برای لحظه ای سرکشی می کند ، به روی نیمکت می نشیند ، پا روی پامی اندازد ، پا از روی پا برمی دارد ، پاهای خود را روی نیمکت دراز می کند و جوراب های خود را از زیر دامن صاف می کند . صدای زنگ در شنیده می شود . دامن خود را پائین می کشد ، به طرف در می رود و آن را باز می کند .

سارا سلام ماکس .

ریچارد وارد می شود . کت جیری به تن دارد و بدون کراوات است . او داخل اطاق می شود و می ایستد .
 سارا در را پشت سر او می بندد ، از کنار ریچارد به آهستگی می گذرد ، به روی نیمکت می نشیند و پا روی پا می اندازد .
 مکث .

ریچارد ، آرام به طرف نیمکت می رود و پشت سر سارا بسیار نزدیک

به او می ایستند .

سارا ، کمر خود را قوس می دهد و پا از روی پا برمی دارد و روی
صندلی کوتاهی که جلوی صحنه در سمت چپ قرار دارد ،
می نشیند . مکث .

ریچارد به او می نگرد ، سپس به طرف قفسه که در راهرو است
می رود و طبل کوچکی از آن بیرون می آورد . طبل را روی نیمکت
قرار می دهد و خود می ایستد . مکث .

سارا برمی خیزد ، از کنار ریچارد می گذرد و به طرف راهرو
می رود ، می چرخد ، و به او نگاه می کند . ریچارد خود را به
جلوی نیمکت می رساند . هر دو در دو انتهای نیمکت می نشینند .
ریچارد مشغول طبل زدن می شود . سارا ، انگشت سبابه‌ی خود
را به طرف دست ریچارد ، روی طبل حرکت می دهد . پشت
دست ریچارد را به شدت خراش می دهد و دست خود را پس
می کشد . مجدداً " بایک یک انگشتان به ترتیب روی طبل می زند
تابه دست او می رسد و ساکن می شود . با انگشت سبابه میان
انگشتان ریچارد را خراش می دهد . با دیگر انگشتان همین عمل
را تکرار می کند . ریچارد پاهای سفت شده‌ی خود را راست می کند .
دست سارا را می فشارد . سارا می کوشد تا دست خود را نجات
دهد . انگشتان آن دو با هیجان درهم فرو می روند . سکون
محض برقرار می شود .

سارا برمی خیزد ، به طرف میز مشروب می رود ، سیگاری روشن
می کند و به طرف پنجره می رود . ریچارد ، طبل را روی صندلی
جلوی صحنه در سمت راست ، قرار می دهد ، سیگاری برمی دارد
و به طرف سارا می رود .

ببخشید .

ماکس

سارا به او می نگرد و چشم از او برمی دارد .

ببخشید، کبریت دارید؟

سارا جواب نمی دهد.

شما همراهتان کبریت دارید؟

ممکن است لطفاً " مرا تنها بگذارید؟

چرا؟

سارا

ماکس

مکث.

من فقط یک کبریت خواستم.

سارا از او دور می شود و به پائین و بالای اطاق نگاه می کند.

ریچارد، به طرف او می رود و پشت شانه‌ی سارا می ایستد.

سارا به طرف او می چرخد.

معذرت می خواهم.

سارا

از کنار ریچارد می گذرد و ریچارد درست پشت او حرکت می کند.

سارا می ایستد.

خوشم نمی آید کسی مرا تعقیب کند.

یک کبریت بدهید دیگر مزاحمتان نمی شوم. فقط همین.

ماکس

(از میان دندان های خود.) خواهش می کنم بروید. من منتظر کسی

سارا

هستم.

کی؟

ماکس

شوهرم.

سارا

چرا انقدر خجالتی هستی؟ ها؟ فندکت کجا است؟

ماکس

به بدن سارا دست می کشد. سارا نفس خود را حبس می کند.

اینجا؟

مکث.

کجا است ؟

به بدن سارا دست می کشد . سارا مختصرناله ای سر می دهد .

اینجا ؟

سارا با چرخشی خود را کنار می کشد . ریچارد او را در گوشه ای گیر می اندازد .

(مانند صدای مار .) داری چه کار می کنی ؟

دارم برای یک پک می میرم .

من منتظر شوهرم هستم .

بگذار کبریتت را بزنم .

سارا

ماکس

سارا

ماکس

در سکوت کشمکش می کنند .

سارا خود را رها می کند و به دیوار پناه می برد .

سکوت .

ریچارد به او نزدیک می شود .

شما حالتان خوب است ، دختر خانم ؟ من همین الان آن ... آقا را

دست به سر کردم . هیچ صدمه ای به شما رساند ؟

اوه ، چه قدر شما لطف دارید . نه ، نه ، من حالم خوب است . متشکرم .

شانس خیلی یاری کرد که داشتم از اینجا رد می شدم . آدم باورش نمی شود

که این طور وقایع تویک پارک به این قشنگی اتفاق بیافتند .

نه ، آدم باورش نمی شود .

با این همه ، به شما صدمه ای نرسید .

نمی دانم چه طوری تشکر کنم . من واقعا " سپاسگزارم ، جدی می گویم .

چرا یک دقیقه نمی نشینید تا اعصابتان آرام بگیرد .

آ ، من اعصابم کاملا " آرام است . ولی ... باشد ، متشکرم . شما چه

قدر مهربان هستید . کجا بنشینیم ؟

بیرون که نمی توانیم بنشینیم . دارد باران می آید . آن اطاقک نگهبان

سارا

ماکس

سارا

ماکس

سارا

ماکس

سارا

ماکس

پارک چه طور است ؟
 سارا فکر می کنید اشکالی نداشته باشد ؟ منظورم این است که نگهبان پارک
 چه می شود ؟
 ماکس نگهبان پارک خود من هستم .

هر دو روی نیمکت می نشینند .

سارا تصورش را نمی کردم یک روز بتوانم با آدمی به این مهربانی برخورد
 کنم .
 ماکس رفتاری آن چنان با خانم دوست داشتنی جوانی چون شما ، نابخشودنی
 است .
 سارا (به او خیره می شود .) شما چه قدر فهمیده اید ، چقدر . . . قدر هر
 چیزی را می دانید .

البته .

ماکس
 سارا انقدر شریف . انقدر . . . شاید اصلاً " تمام اینها قسمت بود .
 منظورتان چیست .

ماکس
 سارا همیرا ، توانستیم همدیگرا ملاقات کنیم . همین که توانستیم همدیگر
 را ملاقات کنیم . من و شما .

سارا انگشتان خود را روی ران ریچارد می کشد . ریچارد به
 انگشتان سارا خیره می شود . دست او را از روی پای خود
 برمی دارد .

ماکس من ، راستش ، متوجه نمی شوم .
 سارا نمی شوید ؟

سارا انگشتان خود را روی ران ریچارد می کشد . ریچارد به
 انگشتان سارا خیره می شود . دست او را از روی پای خود
 برمی دارد .

ماکس ببینید ، معذرت می خواهم . من ازدواج کرده ام .

سارا دست او را می گیرد و روی زانوی خود می گذارد .

- سارا تو چقدر خوبی ، تو نباید نگران شوی .
 ماکس (دست خود را پس می کشد .) نه ، من جدی می گویم . زنم منتظر من است .
 سارا نمی توانی با دخترهای غریبه صحبت کنی ؟
 ماکس نه .
 سارا اوه ، چه آدم مهووعی هستی . چه قدر بی عرضه ای .
 ماکس متأسفم .
 سارا شما مردها همه مثل هم هستید . یک سیگار بده من .
 ماکس لعنتی ولم کن .
 سارا معذرت می خواهم ، چه گفתי ؟
 ماکس دولورس ، بیا اینجا ببینم .
 سارا اوه نه ، من نه . مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می ترسند ، متشکرم . (می ایستد .) بای - بای .
 ماکس عزیزم ، تو نمی توانی خارج شوی . در اطاقک قفل است . ما تنها هستیم . تو گیرافتادی .
 سارا گیر افتادم ! من یک زن شوهردار هستم . تو نمی توانی بامن این طور رفتار کنی .
 ماکس (به طرف او می رود .) وقت چای شده ، ماری .

سارا به نرمی خود را به پشت میز می رساند و پشت به دیوار می ایستد . ریچارد ، خود را طرف دیگر میز ، مقابل سارا قرار می دهد ، شلوار خود را کمی بالا می کشد و از زیر میز چهار دست و پا به طرف سارا می رود .

ریچارد ، بدین ترتیب در پشت رومیزی مخمل ناپدید می شود . سکوت .

سارا به میز خیره می شود . پاهای سارا ، زیر میز پشت رومیزی

مخمل پنهان است . دستهای ریچارد به روی پاهای سارا است .
 سارا ، به اطراف می نگرد ، صورتش تکان می خورد ، دندان های
 خود را به هم می فشارد ، نفس نفس می زند ، به تدریج زانو می زند
 و زیرمیز از دیده پنهان می شود .
 سکوت طولانی .

صدای سارا ماکس !

صحنه به آرامی تاریک می شود .
 صحنه به آرامی روشن می شود .
 ماکس روی صندلی جلوی صحنه ، سمت چپ ، نشسته است .
 سارا مشغول چای ریختن است .

سارا	ماکس .
ماکس	چیه ؟
سارا	(با علاقه ،) عزیزم .
	اندکی مکث .
	چیه ؟ خیلی تو فکری .
ماکس	نه .
سارا	چرا . من می دانم ؟
	مکث .
ماکس	شوهرت کجا است .
	مکث .

سارا	شوهرم ؟ خودت که می دانی کجا است .
ماکس	کجا ؟
سارا	سرکار .
ماکس	مردک بیچاره . تمام روز خود را با کار می گذراند .
	مکث .

- فکری هستم چه جور آدمی است .
- سارا (با مختصرخنده) اوه ، ماکس .
- ماکس فکری هستم اخلاق ما به هم می خوردیانه . فکری هستم می توانیم با هم ... میدانی ... کنار بیائیم یا نه .
- سارا فکر نمی کنم .
- ماکس چه طور ؟
- سارا باهم وجه مشترک خیلی کم دارید .
- ماکس عجب . مهمان نوازی او که حرف ندارد . منظورم این است که راجع به این بعد از ظهرها همه چیز را می داند ، نمی داند ؟
- سارا البته .
- ماکس سالها است که می داند .
- کمی مکث .
- چرا تحمل می کند ؟
- سارا چه شده یک دفعه انقدر حرف او را می زنی ؟ منظورم این است که چه فایده ای دارد ؟ معسولا " به این جور موضوع ها توجه نداری .
- ماکس چرا تحمل می کند ؟
- سارا اه ، خفه شو .
- ماکس از تو یک سؤال کردم .
- مکث .
- سارا اهمیت نمی دهد .
- ماکس جدی ؟
- اندکی مکث .
- راستش ، دارد برای من اهمیت پیدا می کند .
- مکث .

- سارا چه‌گفتی ؟
 ماکس دارد برای من اهمیت پیدا می کند .
 اندکی مکث .
- سارا باید متوقف شود . نمی تواند ادامه پیدا کند .
 داری جدی می گوئی ؟
 سکوت .
- ماکس نمی تواند ادامه پیدا کند .
 سارا شوخی می کنی ؟
 ماکس نه ، شوخی نمی کنم .
 سارا چرا ؟ به خاطرشوهرم ؟ امیدوارم به خاطرشوهرم نباشد . دیگر جدی داری
 شورش را در می آوری .
 ماکس نه ، اصلاً به شوهر تو ربطی ندارد . به خاطر زن خودم است .
 مکث .
- سارا زن تو ؟
 ماکس بیشتر از این نمی توانم فریبش دهم .
 سارا ماکس ...
 ماکس سالها است دارم فریبش می دهم . دیگر نمی توانم . دارد من را از بین
 می برد .
 سارا ولی ، ببین عزیزم —
 ماکس دست به من نزن .
 مکث .
- سارا چه‌گفتی ؟
 ماکس شنیدی چه گفتم .
 مکث .

سارا ولی زن تو ... می داند . نمی داند ؟ تو همه چیز را راجع به ما ... به او گفته ای . تمام این مدت می دانسته .

ماکس نه ، او نمی داند . او فقط خیال می کند من بایک فاحشه آشنا هستم ، همین . یکی از آن فاحشه های نیم وقت ، همین . او این طوری خیال می کند .

سارا آره ، ولی منطقی باش ... عشق من ... او اهمیت نمی دهد ، می دهد ؟ اگر حقیقت را می دانست اهمیت می داد ، نمی داد ؟

سارا کدام حقیقت ؟ راجع به چی داری حرف می زنی ؟

ماکس او اهمیت می داد اگر می دانست که ... من ، درواقع ، یـــــــــــــــک معشوقه ی تمام وقت دارم ، دوسه بار درهفته ، یک زن فریبنده ای ، با ظرافت طبع ، برخوردار از ذکاوت ، تخیل —

سارا خوب ، همین طور است ، آره —

ماکس در رابطه ای که سالتها است ادامه دارد .

سارا او اهمیت نمی دهد . اگر بداند هم اهمیت نمی دهد — او خوش است ، او خوش است .

مکث .

کاش این مهملات را می گذاشتی کنار .

سارا سینی چای را برمی دارد و به طرف آشپزخانه می رود .

داری نهایت سعی ات را می کنی تا تمام بعداز ظهرمان را خراب کنی .

با سینی خارج می شود . باز می گردد ، به ماکس نگاه می کند و به طرف او می رود .

عزیزم ، تو واقعا " توقع نداری که بتوانی با زنت همان چیزی را داشته باشی که ما با هم داریم . می توانی ؟ منظورم این است که مثلاً " شوهر من کاملاً " درک می کند که من —

ماکس چه طور شوهرت تحمل می کند ؟ چه طور تحمل می کند ؟ عصرها که بـــــــــــــــه

خانه می آید بوی من به دماغش نمی خورد؟ هیچ چیز نمی گوید؟ باید
مجنون باشد. همین الان - ساعت چند است - چهار و نیم - همین الان
که تو دفترش نشسته ، با علم به اینکه اینجا چه می گذرد ، چه احساسی
به او دست می دهد ، چطور تحمل می کند؟

سارا ماکس -

ماکس چطور؟

سارا برای من خوشحال است . من را همین طور که هستم می پسندد . اومی فهمد .

ماکس شاید بد نباشد او را ببینم و کمی با او حرف بزنم .

سارا تو مست کرده ای ؟

ماکس شاید بد نباشد این کار را بکنم . هرچه نباشد او هم یک مرد است ،

مثل من . ما هردو مردهستیم . درحالی که تو لعنتی فقط یک زن هستی .

سارا به میز می کوبد .

سارا بس کن دیگر ! چه ات شده ؟ چه به سرت آمده ؟ (به آرامی) خواهش

می کنم ، خواهش می کنم ، بس کن . آخریعی چه ، مثلاً " داری بازی
می کنی ؟

ماکس بازی ؟ من اهل بازی نیستم .

سارا نیستی ؟ چرا ، هستی ، هستی . من هم معمولاً " از بازیهای تو خوشم

می آید .

ماکس من آخرین بازی ام را کرده ام .

سارا چرا ؟

اندکی مکث .

ماکس بچه ها .

مکث .

سارا چه ؟

ماکس بچه ها . من باید به فکر بچه ها باشم .

سارا کدام بچه ها ؟
 ماکس بچه های خودم . بچه های زنم . دیگر هر لحظه ممکن است از شبانه
 روزی بیايند . من بايد به فکر آنها باشم .
 سارا کنار وی می نشیند .

سارا می خواهم یک چیزی درگوش ات بگویم . گوش کن . بگذار درگوش ات
 بگویم . هوم ؟ می توانم ؟ خواهش می کنم ؟ الان وقت درگوشی گفتن
 است . قبلش وقت چای خوردن بود ، نبود ؟ نبود ؟ حالا وقت درگوشی
 گفتن است .
 مکث .

تو خوش ات می آید وقتی درگوش ات می گویم . خوش ات می آید وقتی
 درگوشی می گویم دوست دارم . ببین . تو نباید خودت را نگران ...
 زنها و شوهرها و این طور چیزها کنی . این مسخره است . واقعا
 مسخره است . این تو هستی ، تو هستی که حالا ، اینجا ، اینجا با من
 هستی ، اینجا با هم هستیم . این است آن چیزی که هست ، غیر از
 این است ؟ تو درگوش من حرف می زنی ، با من چای می خوری ، آره ،
 مگر نه ، این چیزی است که ما هستیم . این ما هستیم ، مرا دوست
 داشته باش .

ریچارد می ایستد .

ماکس تو خیلی استخوانی هستی .

ریچارد دور می شود .

دلیل آن همین است ، می فهمی . اگر به خاطر این نبود ، می توانستم
 هرچیز دیگری را تحمل کنم . تو خیلی استخوانی هستی .
 سارا من ؟ استخوانی ؟ انقدر مسخره نباش .

ماکس نیستم .
 سارا تو چطور می توانی بگوئی من استخوانی هستم ؟
 ماکس هرتکانی می خورم ، استخوان هایت می رود تو تنم . دیگر از دست
 استخوان هایت خسته شدم .
 سارا چه داری می گوئی ؟
 ماکس دارم می گویم تو خیلی استخوانی هستی .
 سارا ولی من چاق هستم ! نگاه کن . بهر صورت گوشتالو هستم . خودت
 همیشه می گفتی من گوشتالو هستم .
 ماکس یک موقعی گوشتالو بودی . حالا دیگر گوشتالو نیستی .
 سارا نگاه کن .

ریچارد نگاه می کند .

ماکس به اندازه کافی گوشتالو نیستی . تو اصلا " گوشتالو نیستی . می دانی از
 چه خوشم می آید . من از زن های عظیم الجثه خوشم می آید . مثل
 نرگاوه های پستاندار . نرگاوه های پستاندار پهن بسیار بزرگ .
 سارا تو منظوررت گاو است .
 ماکس منظورم گاو نیست . منظورم نرگاوه های زن صفت پستاندار حجیم بسیار
 بزرگ است . تو یک زمانی ، سالها پیش ، به یکی از آنها مختصرشابهتی
 داشتی .
 سارا اوه ، متشکرم .
 ماکس ولی حالا ، خیلی صادقانه باید بگویم ، که درمقایسه با ایده آل من ...

به سارا خیره می شود .

... تو یک مشت پوست و استخوانی .

به یک دیگر خیره می شوند .

ماکس کت خود را به تن می کند .

سارا از این شوخی ات خیلی لذت میبری .

ماکس شوخی نمی کنم .

ماکس خارج می شود . سارا رفتن او را نظاره می کند . سپس برمی گردد ، آرام به طرف طبیل می رود ، آن را برمی دارد و در قفسه می گذارد . برمی گردد ، لحظه ای به نیمکت نگاه می کند ، به آرامی وارد اطاق خواب می شود و در انتهای تخت می نشیند . صحنه به آرامی تاریک می شود .

صحنه به آرامی روشن می شود . عصر است . شش ضربه به گوش می رسد . ریچارد از در ورودی داخل می شود . اوکت و شلوار موقر خود را به تن دارد . کیف دستی را در قفسه می گذارد ، کلاه رامی آویزد ، به اطاق نگاه می کند و برای خود مشروب می ریزد . سارا ، از حمام وارد اطاق خواب می شود . او لباس موقری به تن دارد . هر دو لحظه ای در جای خود بدون حرکت می ایستند . سارا ، به طرف بالکن حرکت می کند ، به خارج می نگرد ، ریچارد به اطاق خواب می آید .

ریچارد سلام .

مکت .

سارا سلام .

ریچارد غروب را تماشا می کنی ؟

بطری مشروب را برمی دارد .

مشروب ؟

سارا حالا نه ، متشکرم .

ریچارد آه ، عجب کنفرانس ملالت باری . تمام روز طول کشید . بی نهایت کسل کننده بود . گو اینکه ، فکر می کنم خیلی کار انجام شد . بی حاصل نبود . معذرت می خواهم کمی دیر آمدم . مجبور شدم با یکی دیو نفر از مهمان های خارجی مشروب بخورم . مردم خوبی بودند .

می نشیند .

تو حالت چطور است ؟

سارا خوب است .

ریچارد چه خوب .

سکوت .

یک کمی افسرده به نظر می آئی . چیزی شده ؟

سارا نه .

ریچارد امروز چه طور بود ؟

سارا بد نبود .

ریچارد خوب نبود ؟

مکث .

سارا همچین .

ریچارد آره ، متاسفم .

مکث .

چه خوب است آدم می رسد خانه . نمی توانی تصور کنی چه آسایشی دارد .

مکث .

فاسقت آمد ؟

سارا جواب نمی دهد .

سارا ؟

سارا چی ؟ معذرت می خواهم . حواسم اینجا نبود .

ریچارد گفتم فاسقت آمد ؟

سارا آره ، آمد .

- ریچارد سرحال ؟
- سارا نمی دانم چرا سرم درد می کند .
- ریچارد سرحال نبود ؟
- مکث .
- سارا بالاخره همه یک روز بد دارند .
- ریچارد حتی او ؟ خیال می کردم نکته‌ی اصلی فاسق بودن در این است که آدم روز بد نداشته باشد . منظورم این است که اگر من ، برای مثال ، یک روز قرار می شد وظایف یک فاسق را به عهده بگیرم و فرض کنیم در پذیرفتن آن رغبتی هم احساس می کردم ، راستش ، ترجیح می دادم فوراً " کنار بکشم تا این که همه ببینند قادر به اجرای پیگیر و شایسته‌ی تعهدات وابسته به شغلم نیستم .
- سارا چه قدر از کلمات طویل استفاده می کنی .
- ریچارد ترجیح می دهی از کلمات کوتاه استفاده کنم ؟
- سارا نه ، متشکرم .
- مکث .
- ریچارد ولی متأسفم روز بدی داشتی .
- سارا مهم نیست .
- ریچارد شاید اوضاع بهتر شود .
- سارا شاید .
- مکث .
- امیدوارم .
- سارا اطاق خواب را ترک می کند ، به اطاق نشیمن می رود ، سیگاری روشن می کند و می نشیند . ریچارد به دنبال او می رود .
- ریچارد باتمام اینها ، به نظر من تو خیلی خوشگنی .

- متشکرم . سارا
 آره ، به نظر من تو خیلی خوشگلی . از این که با تو دیده می شوم ریچارد
 بی نهایت احساس غرور می کنم . هر وقت برای شام بیرون می رویم ،
 یا به تئاتر می رویم .
 خیلی خوشحالم . سارا
 یا به باشگاه دوستداران شکار . ریچارد
 بلی ، باشگاه دوستداران شکار . سارا
 سرشار از غرور می شوم ، وقتی به عنوان زن من بازوی مرا می گیری و با ریچارد
 هم راه می رویم . وقتی می بینم لبخند می زنی ، می خندی ، راه می روی ،
 حرف می زنی ، خم می شوی ، سکون اختیار می کنی . وقتی می شنوم که
 تعابیر معاصر را با تبحر به کار میبری ، با ظرافت چشمگیری جدیدترین
 ویژگی بیان را هوشیارانه مورد استفاده قرار می دهی . آری ، این که
 دیگران به من حسرت می خورند ، در جلب محبت تو ، خواه صادقانه ، خواه
 مزبورانه ، تلاش می کنند ، این که چه طور نریبندگی توام باوقار تو ،
 دیگران را متحیر می کند ، و آگاهی به این حقیقت که تو زن منی ، همه و
 همه سرچشمه‌ی کمال استغناء و ارضای من است .
 مکث .
 شام چی داریم ؟
 فکر آن را نکرده ام . سارا
 اوه ، چرا ؟ ریچارد
 فکر شام مراخسته می کند . ترجیح می دهم راجع به آن فکر نکنم . سارا
 باعث تأسف است . من گرسنه ام . ریچارد
 کمی مکث .
 مسلماً " توقع نداری که از شام بگذرم ، به خصوص بعد از آن که تمام روز
 را در شهر صرف بررسی مهم ترین مسائل مالی کرده ام .

سارا می خندد..

حتی بعید نیست آدم فکر کند که در وظایف خانه داری خودت کوتاهی می کنی .

واقعا " که .

سارا

راستش خودم حدس می زدم ، دیر یا زود ، کار به اینجاها بکشد .

ریچارد

مکث .

حال فاحشه ات چه طور است ؟

سارا

عالی است .

ریچارد

چاق تر شده یا لاغرتر ؟

سارا

معذرت می خواهم ، چی گفتی ؟

ریچارد

گفتم چاق تر شده یا لاغرتر ؟

سارا

روز به روز لاغرتر می شود .

ریچارد

این موضوع باید ناراحتت کند .

سارا

به هیچ وجه . من از خانم های لاغر خوشم می آید .

ریچارد

من خلاف این را فکر می کردم .

سارا

جدی ؟ چرا باید این فکر را می کردی ؟

ریچارد

مکث .

البته ، سهل انگاری تو در تهیه شام با شیوه ای که مدت ها است برای

زندگی ات اتخاذ کرده ای کاملا " سازگار است ، این طور نیست ؟

این طور است ؟

سارا

کاملا " .

ریچارد

کمی مکث .

شاید دارم بی مهری می کنم ، دارم بی مهری می کنم ؟

(به او نگاه می کند .) نمی دانم .

سارا

ریچارد چرا ، می ننم . الان وسط ترافیک روی پل ، می دانی ، به یک نتیجه‌ای رسیدم .

سارا اوه ؟ چی ؟

ریچارد که باید متوقف شود .

سارا چی ؟

ریچارد هرزه گردی تو .

مکث .

زندگی آغشته به فساد تو . هوس آلودگی نامشروع تو .

سارا واقعا ؟

ریچارد آره ، دراین زمینه به تصمیم ابطال ناپذیری رسیده ام .

سارا می ایستد .

سارا یک کم ژامبون سرد میل داری ؟

ریچارد می فهمی چه می گویم .

سارا ابدآ . باید یک چیز سردی تو یخچال داشته باشم .

ریچارد حتما " بی نهایت سرداست . واقعیت امر این است که این خانه‌ی من

است . از امروز ، قدغن می کنم که از فاسقت دراین محدوده پذیرائی

کنی . این دستور شامل تمام ساعات روز می شود . کاملا " روشن شد .

سارا برایت سالاد درست کرده ام .

ریچارد مشروب می خوری ؟

سارا آره ، یکی می خورم .

ریچارد چی می خوری ؟

سارا حالا دیگر نمی دانی چی می خورم ؟ ده سال است که ازدواج کرده‌ایم .

ریچارد نه این طور .

مشروب می ریزد .

البته ، عجیب است انقدر طول کشیده تا توانسته ام رسوائی حقارت آمیز

موقعیتم را درک کنم .

سارا
ریچارد
من فاسقم را ده سال پیش نگرفتم . نه دقیقا " . نه درماه عسل .
ربطی به موضوع ندارد . واقعیت امر این است که من شوهری هستم که
درخانه اش را به روی فاسق زنش باز گذاشته تا زنش بتواند هربعد از
ظهری را که بخواهد از او پذیرائی کند . من بیش از اندازه مهربان
بوده ام . بیش از اندازه مهربان نبوده ام ؟

سارا
ریچارد
البته ، تو بی نهایت مهربانی .
شاید بهتر این باشد که مراتب ارادت مرا به او برسانی ، طی نامه ای اگر
دلت بخواهد ، و از او بخواهی که ملاقاتش را از (به تقویم خود نگاه
می کند .) دوازدهم ماه جاری متوقف کند .

سکوت طولانی .

سارا
چه طور ممکن است این چیزها را بگوئی ؟

مکث .

چرا امروز . . . انقدر بی مقدمه .

مکث .

هوم ؟

سارا درکنار او است .

روز بدی داشته ای . . . تو اداره . آن همه میمان خارجی . خیلی
خسته کننده است . ولی این مسخره است ، واقعا " مسخره است این
حرف ها را بزنی . من اینجا هستم . برای تو ، و تو همیشه قلبا " حس
کرده ای که . . . این بعد از ظهرها چه قدر . . . اهمیت دارند . همیشه
فهمیده ای .

گونه ی خود را به گونه ی او می فشارد .

تفاهم خیلی نادر است ، خیلی گرامی است .
 ریچارد خیال می کنی خیلی خوش آیند است که آدم بداند زنش هفته ای دوسه بار ،
 با نظم خاصی ، به او خیانت می کند ؟
 ریچارد — سارا

ریچارد غیر قابل تحمل است . غیر قابل تحمل شده . دیگر به هیچ وجه مایل به
 تحمل آن نیستم .

سارا (به او) ریچارد . . . عزیزم . . . خواهش می کنم .

ریچارد خواهش می کنی که چی ؟

سارا متوقف می شود .

می خواهی بگویم پیشنهاد من چیست ؟
 چی ؟ سارا

ریچارد بروی تو صحرا . یک گودال پیدا کن . یا یک کپه زباله . یک آشنای دانسی
 پیدا کن . هوم ؟ چه طور است ؟

سارا بی حرکت می ایستد .

یک بلم بخر یک مرداب پیدا کن . هرچی . هرجا . اما نه دراطاق
 پذیرائی من .

سارا متاسفانه این کار عملی نیست .

ریچارد چرا ؟

سارا گفتم عملی نیست .

ریچارد ولی اگر انقدر خواهان فاسقت هستی ، کاملاً " روشن است که راه دیگری

نداری ، چون از حالا ورود او به این خانه ممنوع است . عزیزم ،

سعی می کنم مفید واقع شوم ، آنهم به خاطر عشقی که به تو دارم .

خودت که متوجهی . اگر در این محدوده پیدایش کنم با لگد

دندان هایش رامی ریزم بیرون .

سارا تو دیوانه ای .

به سارا خیره می شود .

ریچارد بالغد مغزش را داغان می کنم .

مکث .

سارا پس فاحشه ی لعنتی خودت چه می شود ؟

ریچارد حسابش را تسویه کردم رفت .

سارا جدی ؟ چرا ؟

ریچارد خیلی استخوانی بود .

اندکی مکث .

سارا ولی تو که از ... خودت گفتی از ... ریچارد ... ولی تو مرا دوست

داری ...

ریچارد البته .

سارا آره ... تو مرا دوست داری ... تو به او اهمیت نمی دهی ... تو او را

درک می کنی ... نمی کنی ؟ منظورم این است که ، تو بهتر از من

می دانی ... عزیزم ... چه قدر همه چیز خوب است ... همه چیز ...

غروب ها ... بعد از ظهرها ... متوجهی ؟ ببین ، من برای تو شام را

حاضر کرده ام . حاضر است . جدی نمی گفتم . امشب گوشت با سس

شراب داریم . فردا هم برای تو خوراک مرغ درست می کنم . دوست

داری ؟

ریچارد (آهسته) زناکار .

سارا تو حق نداری این طوری حرف بزنی ، ممکن نیست ، خودت می دانی

حق نداری . به خیال خودت داری چه کار می کنی ؟

ریچارد برای لحظه ای به او می نگرد ، سپس به طرف راهرو

می رود . در قفسه را می گشاید و طبل را بیرون می آورد .

سارا او را می نگرد .

ریچارد مراجعت می کند .

ریچارد این چیست ؟ چند وقت پیش آن را پیدا کردم . این چیست ؟
مکث .

این چیست ؟

سارا تو نباید به آن دست بزنی .

ریچارد ولی این تو خانه‌ی من است . یا باید مال من باشد ، یا مال تو ،
یا مال یکی دیگر .

سارا چیزی نیست . آن را تو یک حراجی خریدم . چیزی نیست . فکر
می کنی چیست ؟ بگذار سرجایش .

ریچارد چیزی نیست ؟ این ؟ یک طبل توقسه‌ی من ؟
سارا بگذار سرجایش !

ریچارد نکند این با بعداز ظهرهای نامشروع تو ارتباطی دارد ؟
سارا به هیچ وجه . چرا باید داشته باشد .

ریچارد از آن استفاده شده . از این استفاده شده ، نشده ؟ خودم می توانم
حدس بزنم .

سارا بی خود حدس می زنی . بده اش به من .

ریچارد او چه طوری از آن استفاده می کند ؟ تو چه طوری از آن استفاده می کنی ؟
وقتی من تو اداره ام با آن طبل می زنی ؟

سارا سعی می کند تا طبل را از دست او بگیرد . ریچارد آن را رها
نمی کند . هردو طبل به دست بی حرکت می ایستند .

خاصیت این چیست ؟ فکر نکنم فقط جنبه‌ی تزیینی داشته باشد . با این
چه کار می کنید ؟

سارا (درحالی که ناراحتی خود را پنهان می کند .) تو حق نداری از من
باز خواست کنی . به هیچ وجه حق نداری . این قرار ما بود . از این

سؤال ها نشود . خواهش می کنم . نکن ، نکن . این قرار ما بود .
می خواهم بدانم .

ریچارد

سارا چشمان خود را می بندد .

نکن ...

سارا

هردو با هم طبل می زنید ؟ هوم ؟ هردو با هم طبل می زنید ؟
باهم ؟

ریچارد

سارا به نرمی دور می شود ، سپس می چرخد و با صدائی شبیه
مار .

احمق ... ! (با سردی به او می نگرد .) خیال می کنی او تنها کسی
است که می آید ! آره ؟ خیال می کنی او تنها کسی است که از
پذیرائی می کنم ؟ هوم ؟ انقدر کردن نباش . مراجعین دیگری هم
دارم ، مراجعین دیگر ، تمام وقت ، آنها را تمام وقت می پذیرم .
بعد از ظهرهای دیگر ، تمام وقت . وقتی هیچ کدامتان نمی دانید ،
هیچ کدامتان . من در فصلش به آنها تو ت فرنگی می دهم . با خامه .
غریبه ها ، کاملاً " غریبه . ولی نه برای من ، نه وقتی اینجا هستند .
آنها می آیند که گلهای خطمی را ببینند . بعد هم برای صرف چای
می مانند . همیشه . همیشه .

سارا

که این طور ؟

ریچارد

ریچارد به طرف او حرکت می کند درحالی که به آرامی طبل
می زند . رو به روی سارا می ایستد ، به طبل زدن ادامه
می دهد . سپس ، دست او را می گیرد و ناخن های او را به
روی طبل می کشد .

داری چه کار می کنی ؟

سارا

این جوری می کنید ؟

ریچارد

سارا خود را آزاد می کند و به پشت میز می رود .
ریچارد طبل زنان به طرف او می رود .

این جوری ؟

مکث .

چه عشقی .

به طبل ناخن می کشد ، سپس آن را روی صندلی می گذارد .
کبریت داری ؟

مکث .

کبریت داری ؟

سارا به طرف میز عقب نشینی می کند و بالاخره پشت آن قرار می گیرد .
بی ، عیش ما را خراب نکن . شوهرت ناراحت نمی شود اگر به من کبریت
بدهی . رنگت کمی پریده . چرا انقدر رنگت پریده ؟ دختری به دوست
داشتنی تو .

نه ، این حرف را زن !

تو گیر افتادی . ما تنهائیم . من درها را بسته ام .
تو نباید این کار را بکنی ، نباید بکنی ، نباید !
او اهدیت نمی دهد .

سارا
ریچارد
سارا
ریچارد

به آهستگی به میز نزدیک می شود .

هیچ کس دیگر هم نمی داند .

مکث .

هیچ کس دیگری هم نمی تواند صدای ما را بشنود . هیچ کس نمی داند ما
اینجائیم .

مکث .

بیا . یک کبریت به ما بده .

مکث .

تو نمی توانی خارج شوی ، عزیزم . تو گیر افتادی .

در دوطرف میز روبه روی یک دیگر می ایستند .

سارا ناگهان می خندد .

سکوت .

من گیر افتادم .

سارا

مکث .

حالا شوهرم چه می گوید ؟

مکث .

او چشم به راه من است . او منتظر است . من نمی توانم خارج شوم .

من گیر افتادم . تو حق نداری بایک زن شوهردار این طوری رفتار کنی .

داری ؟ فکر کن ، فکر کن ، فکر کن چه کار داری می کنی .

به ریچارد می نگرد ، خم می شود و از زیر میز به طرف او

می رود . از آن طرف میز بیرون می آید ، جلوی ریچارد

زانو می زند و به صورت او نگاه می کند . دست خود را به پای

ریچارد می کشد . ریچارد از بالا به او نگاه می کند .

تو خیلی گستاخی . آره . تو واقعا " گستاخی . ولی شوهرم چیستی

نمی گوید . او خیلی فهمیده است . بیا اینجا . بیا این پائین . من

توضیح می دهم . بالاخره ، فکر زندگی من هم باش . او مرا می پرستد .

بیا اینجا تا من درگوش ات بگویم . من درگوشی می گویم . حالا وقت

درگوشی گفتن است . مگر نه ؟

دست او را می گیرد . ریچارد زانو می زند . هردو زانو زده اند . سارا صورت او را نوازش می کند .

ساعتها است که از وقت چای گذشته . مگر نه ؟ ولی فکر می کنم خوشم بیاید . تو چه خوبی . تا حالا تو را بعد از غروب ندیده بودم . شوهرم توی یک کنفرانس است که تا آخر شب طول می کشد . آره ، تو یک جور دیگر به نظر می آئی . چرا این کت و شلوار عجیب را پوشیدی ، و این کراوات ؟ تو معمولا " یک چیز دیگر می پوشی ، مگر نه ؟ کنت را درآور . هوم ؟ دلت می خواهد لباسم را عوض کنم ؟ می خواهی یک چیز دیگر بپوشم ؟ به خاطر تو ، عزیزم . لباسم را عوض می کنم . عوض کنم ؟ دلت می خواهد ؟

سکوت . سارا بی نهایت به او نزدیک است .

ریچارد آره .

مکت .

عوض کن .

مکت .

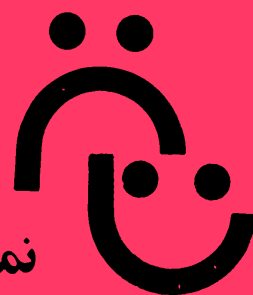
لباسات را عوض کن .

مکت .

فاحشه ی دوست داشتنی .

هر دو بی حرکت زانو زده اند در حالی که سارا سنگینی خود را به روی ریچارد انداخته است .

پایان



از انتشارات گروه آموزش هنرهای
نمایشی دانشکده هنرهای زیبا (دانشگاه تهران)